

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی

سال چهاردهم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۴۰۱، پیاپی ۵۲، صص ۲۲۷-۲۵۶

DOI: 10.22099/JBA.2021.41402.4100

سیمای درخشان «شاه منصور» در سروده‌های حافظ

امیرافشین فرهادیان *

علی محمدی **

چکیده

بهره‌گیری حافظ از ظرفیت شعر برای بیان عقیده و جهت‌گیری نسبت به هسته‌ی قدرت سیاسی و رخدادها و تحولات آن عرصه، اهمیت رویکرد تاریخی-سیاسی در به‌دست‌دادن درک جامع‌تر و دقیق‌تر از شعر او را برجسته می‌کند. ارتباط نزدیک حافظ با دربار به‌دلیل جایگاهش به‌عنوان شاعری بهره‌مند از قبول خاطر خاص و عام و نیز به‌اقتضای شغل دیوانی‌اش، موجب شده که او شناختی دقیق از شاهان و شاهزادگان و وزیران و دیگر رجال متنفذ عصر خویش داشته باشد. داوری حافظ نسبت به بسیاری از ایشان در سروده‌هایش بازتاب دارد. در این میان تصویری که از شاه‌منصور مظفری در *دیوان حافظ* ترسیم شده است، جلوه‌گاه سیمای شاهی آرمانی و دلخواه است که در میان دیگر ممدوحان موردعلاقه‌ی شاعر، جایگاه متمایزی دارد. زمانی اهمیت این جایگاه بهتر درک می‌شود که توجه داشته باشیم حافظ این داوری را در سال‌های پایانی زندگی و از پس تجربه‌ی برآمدن و فرورفتن حاکمان و صاحب‌قدرتان پرشمار به دست می‌دهد. هدف این جستار بررسی سیمای شاه‌منصور مظفری در سروده‌های حافظ و انطباق آن

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان afshin.farhadian@gmail.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان khoshandam.ali2@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۹/۲۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۵/۱۶

با منابع تاریخی معتبر به روش تحلیل محتوا (رویکرد توصیفی-تحلیلی) است تا از رهگذار آن بتوان برای جایگاه سپند و ارجمند او نزد حافظ، توضیحی منطقی یافت. **واژه‌های کلیدی:** بازتاب رویداد تاریخی، حافظ، شاه‌منصور مظفری، معنی‌نامه.

۱. مقدمه

شیراز در طول زندگی حافظ، چندین حاکم به خود دید؛ از چوپانیان، امیر پیرحسین، از خاندان اینجو، شاه‌محمود، شاه‌مسعود و شاه‌ابواسحاق و از خاندان مظفری، امیر مبارزالدین، شاه‌شجاع، شاه‌محمود، سلطان‌زین‌العابدین، شاه‌یحیی و شاه‌منصور. برخی چون شاه‌شجاع در مدتی طولانی (بیش از دو دهه) و برخی چون شاه‌یحیی در برهه‌ای کوتاه (کمتر از یک سال) بر شیراز مسلط بودند. حافظ به دلیل ارتباط طولانی با دربار و «ملازمت شغل سلطانی»^۱ بسیاری از شاهزادگان و امیران و وزیران را ملاقات کرده بود و از ایشان شناخت داشت. این مراودات به شکل گسترده در سروده‌های حافظ بازتاب دارد و شاهد آن، ذکر پرشمار اسامی ایشان در دیوان اوست. از میان شاهانی که یاد شد، سه تن بیش از دیگران موردعلاقه‌ی حافظ بودند: شاه‌ابواسحاق، شاه‌شجاع و شاه‌منصور. شاه‌منصور، آخرین شاهی بود که حافظ در دوران زندگی پرفرازونشیب خود، بر تخت سلطنت شیراز دید و سال‌های پایانی عمر را در دوره‌ی حکومت او سپری کرد. شمار قابل توجهی از سروده‌های حافظ در این مدت به نسبت کوتاه،^۲ به وی اختصاص دارد و از فحوایشان چنین برمی‌آید که علاقه‌ی شاعر به این شاه از لونی دیگر است.

۱.۱. بیان مسئله

یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های معاصر حافظ که بارها از او در دیوان شاعر یاد شده، شاه‌منصور مظفری است. حافظ در سروده‌های سال‌های پایانی زندگی‌اش، افزون بر ابراز محبت صمیمانه به آخرین شاه از سلسله‌ی مظفری، تصویری اسطوره‌وار از او ارائه می‌دهد. گویی در سراسر عمر در انتظار روی کار آمدن چنین شاهی بوده است. این

موضوع هنگامی اهمیت بیشتری می‌یابد که توجه داشته باشیم، ترسیم چنین تصویری از شاه‌منصور مربوط به زمانی است که حافظ در دهه‌ی هشتم زندگی به سر می‌برد، سردوگرم روزگار را چشیده و در بازی چرخ، برآمدن و فروافتادن قدرتمندان پرشماری را دیده است؛ بنابراین داوری‌اش در این باب بیشتر بر خرد استوار است تا هیجان. در این مقاله با فرض بازتاب رخداد‌های مهم سیاسی و تاریخی در شعر حافظ، کوشش شده به این پرسش پاسخ داده شود که آیا می‌توان بر پایه‌ی قرینه‌های تاریخی و اشاره‌های موجود در آثار تاریخ‌نگاران و سایر نویسندگان نزدیک به آن عصر، ضمن تحلیل سروده‌های مرتبط، جایگاه ممتاز شاه‌منصور را در نظرگاه حافظ توضیح داد؟

۲.۱. روش تحقیق

این پژوهش با روش تحلیل محتوا و به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی و با رویکردی روشمند انجام شده که شامل بررسی جامع گزارش‌های تاریخی درباره‌ی شخصیت‌ها و رخداد‌های موردنظر در منابع معتبر تاریخی و سپس جست‌وجوی دقیق در سروده‌های شاعر، با هدف استخراج گزاره‌های مرتبط با آن رخداد‌هاست. منابع تاریخی مورد استفاده در این جستار، عبارت‌اند از: *زبده‌التواریخ و جغرافیا* از حافظ ابرو، *حبیب‌السیر و دستورالوزراء* از غیاث‌الدین خواندمیر، *مطلع سعدین و مجمع بحرین* از عبدالرزاق سمرقندی، *عجائب‌المقدور فی نوائب‌التیمور* از ابن عرب‌شاه، *تاریخ عصر حافظ* از قاسم غنی، *تاریخ آل مظفر* از محمود کتبی، *تاریخ آل مظفر* از حسین قلی ستوده و *تاریخ مغول* از عباس اقبال آشتیانی.

۳.۱. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی شاه‌منصور مظفری افزون بر اشاراتی که در منابع تاریخی وجود دارد، کتاب‌های *شاه‌منصور، پهلوان گرز هفده من* از محمدابراهیم باستانی پاریزی و *شاه‌منصور* از احمد فروغ‌بخش منتشر شده است. همچنین از آنجاکه شاه‌منصور یکی از ممدوحان بنام حافظ است، در بسیاری از آثار که به شرح سروده‌های حافظ پرداخته‌اند، از او یاد شده است.

از جمله‌ی این تألیفات می‌توان به تاریخ عصر حافظ از قاسم غنی، حافظ خراباتی از رکن‌الدین همایون‌فرخ، گنج مراد از سیروس نیرو، شرح جلالی بر حافظ از عبدالحسین جلالیان، حافظ آینه‌دار تاریخ از پرویز اهور، حافظ شیرین‌سخن از محمد معین، حافظ، از نگاهی دیگر از علی حصوری، یادداشت‌های حافظ از سیروس شمیسا و زمینه‌های تاریخی- مدحی اشعار حافظ از جواد مرتضایی اشاره کرد. سحر فریدونی در مقاله‌ی «نقش عوامل انسانی در سقوط شیراز در زمان شاه‌منصور (۷۹۵ه.ق)» واقعه‌ی تسخیر شیراز به دست تیمور گورکانی را بررسی کرده است.

اندیشه‌ی سیاسی حافظ موضوعی است که در کتاب سیاست/اندیشی حافظ از فاطمه ذوالفقاریان و مقاله‌های «شیراز عصر حافظ و چگونگی بازتولید اندیشه‌ی ایران‌شهری» از عظیم شهبخش و امید غیائی، «آشفته‌گی پارادایمی حافظ در برخورد با امر سیاسی» از شمسی پارسا و «تعامل و تقابل شعر حافظ شیرازی با ساختار سیاسی قدرت» از محمد کشاورز بیضایی و همکاران، بررسی شده است.

درباره‌ی سروده‌ی پراهمیت معنی‌نامه که اکثراً با ساقی‌نامه خلط شده است، مقاله‌های «کشف معنی‌نامه‌ی حافظ» از مسعود فرزاد، «ساقی‌نامه- معنی‌نامه» از محمدجعفر محبوب، «فلک جز عشق محرابی ندارد (درباره‌ی ارتباط ساقی‌نامه و معنی‌نامه‌ی حافظ با نظامی گنجه‌ای)» از بهروز ثروتیان، «ملاحظات در ساختار ساقی‌نامه با تأکید بر دو نمونه‌ی گذشته و معاصر» از منوچهر جوکار، «بررسی ساقی‌نامه و معنی‌نامه‌ی نظامی گنجه‌ای و حافظ شیرازی» از نادعلی حدادی و جهانگیر صفری و «تحلیل و بررسی ساختار ساقی‌نامه و معنی‌نامه‌ی حافظ با رویکرد عناصر حماسی» از پروین مشایخ و محمود سیدصادقی نگاشته شده‌اند.

باوجوداین، تاکنون پژوهش مستقلی درباره‌ی جایگاه رفیع و ارجمند شاه‌منصور به‌مثابه‌ی یک شاه آرمانی در نظرگاه حافظ انجام نشده است.

۲. بحث

برای بررسی جایگاه شاه‌منصور در نظرگاه حافظ، نخست باید دید کدام سروده‌های حافظ درباره‌ی اوست یا به‌نوعی با وی مرتبط است. اشعار زیر با تکیه به شواهد تاریخی و اشاره‌های موجود در آثار تاریخ‌نگاران و دیگر نویسندگان نزدیک به عصر حافظ با شاه‌منصور، آخرین فرمانروای آل مظفر، پیوند دارد. همه‌ی ارجاع‌های ما در این پژوهش، بر اساس دیوان حافظ به تصحیح قزوینی و غنی (۱۳۹۰)، انتشارات زوار) است و غزل‌ها نیز مطابق ترتیب همان دیوان، شماره‌گذاری شده‌اند. مواردی که تصحیح دیگری مورد استناد قرار گرفته، در متن مقاله تصریح شده است.

۱.۲. غزل ۱۴۷

با مطلع «نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد»، آغاز شده و نخستین باری که حافظ در سروده‌هایش به شاه‌منصور اشاره می‌کند، همین جاست. شاه‌شجاع که در زمستان ۷۶۵ به‌دنبال محاصره‌ی طولانی شیراز توسط لشکریان برادرش، شاه‌محمود که مستظهر به قوای اعزامی سلطان اویس ایلکانی بود، ناگزیر شیراز را ترک کرد و پس از مشقت بسیار بر کرمان و اطراف آن تسلط یافت، بعد از فرونشاندن طغیان اوغانیان، به عزم حمله به شیراز به‌سوی سیرجان حرکت کرد. شاه‌منصور در محلی به نام «چهارگنبد»^۳ به او پیوست (رک. ستوده، ۱۳۴۶: ۱۵۴). همچنین غنی، معین، جلالیان و شمیسا، با توجه به قرینه‌هایی، این غزل را متضمن خبر پیوستن شاه‌منصور به عمویش، شاه‌شجاع، دانسته‌اند (رک. غنی، ۱۳۲۱: ۲۵۵؛ معین، ۱۳۶۹: ۲۱۳؛ جلالیان، ۱۳۷۸: ۸۱۵؛ شمیسا، ۱۳۹۵: ۲۹۱)؛ در نتیجه حافظ با شنیدن خبر پیوستن شاه‌منصور به شاه‌شجاع، او را رفیق شفیقی قلمداد کرده که بخت به همراهی شاهنشاهش آورده، تا رأیت منصور با معنای سه‌گانه‌اش بر فلک افراشته شود و شاه‌شجاع با پیروزی به شیراز درآید و «روز محنت و غم» به مژدگانی «نسیم صبا» سرآید (رک. حافظ، ۱۳۹۰: ۱۰۰).

۲.۲. غزل ۲۴۲

با مطلع «بیا که رایت منصور پادشاه رسید»، آغاز شده و همان‌گونه که از قرینه‌های موجود در غزل برمی‌آید، مربوط به فتح شیراز توسط شاه‌منصور در سال ۷۹۰ است. «در اوایل سال ۷۹۰ به شاه‌منصور خبر رسید که به واسطه‌ی لشکرکشی توقتمش‌خان، پادشاه دشت قبچاق، به حدود سمرقند امیر تیمور مجبور به مراجعت شده و شیراز و یزد را به شاه‌یحیی سپرده است» (غنی، ۱۳۲۱: ۴۰۰). شاه‌منصور فرصت را مغتنم شمرد و با توجه بر علاقه‌ای که در اهل فارس به خود می‌دید و نیز نفرتی که غالب مردم از شاه‌یحیی محیل و بخیل داشتند، به سوی شیراز روان شد. در *ظفرنامه* فرایند درآمدن شاه‌منصور به شیراز و برآمدن شاه‌یحیی، از شیراز و رفتن او به سوی یزد به وضوح شرح داده شده است (رک. شرف‌الدین یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۰۵). به این ترتیب شاه‌منصور در میان سرور و شادی هواخواهانش، بر تخت نشست و به حکومت شش ماهه‌ی شاه‌یحیی در شیراز پایان داد و حافظ این غزل زیبا را در تهنیت مقدم وی سرود.

۳.۲. غزل ۳۲۹

با مطلع «جوزا سحر نهاد حمایل برابرم»، در واقع قصیده‌ای است در مدح شاه‌منصور و تصریح نام وی در غزل (منصور بن مظفر غازی)، جایی برای انکار ارتباط سروده با او باقی نگذاشته است (رک. حافظ، ۱۳۹۰: ۲۲۵).

۴.۲. غزل ۴۰۲

با مطلع «نکته‌ای دلکش بگویم خال آن مهر و بین»، اشاره به نام شاه‌منصور در بیت مقطع، سند انتساب را قطعی می‌کند: «از مراد شاه‌منصور، ای فلک رخ برمتاب» (همان: ۲۷۸).

۵.۲. غزل ۱۵۳

با مطلع «سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد»، در این سروده نیز نام شاه‌منصور، (شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین، منصور)، تصریح شده است (همان: ۱۰۴). غنی و همایون فرخ معتقدند که این شعر پس از پیروزی شاه‌منصور بر سلطان‌زین‌العابدین سروده شده و این باور با خبر *ظفرنامه* مطابقت دارد. سلطان‌زین‌العابدین که به دستور شاه‌منصور در قلعه‌ای نزدیک شوشتر محبوس بود، پس از استقرار شاه‌منصور در شیراز موفق شد کوتوالان قلعه را با خود همراه کند و به اصفهان بگریزد. در *ظفرنامه* آمده که او با سپاهی، متوجه شیراز شد و با سپاه منصور روبه‌رو گردید و در محل پل نو، پای قلعه‌ی اصطخر جنگ درگرفت و پیروزی از آن منصور و هزیمت نصیب خصم شده، به اصفهان، بازگشت (رک. شرف‌الدین یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۰۶)؛ با این حال، نیرو و جلالیان، شأن سرودن این غزل را چیز دیگری تصور کرده‌اند و با نظر فوق اختلاف نظر دارند (رک. نیرو، ۱۳۶۲: ۴۹۹؛ جلالیان، ۱۳۷۸: ۸۴۴).

۶.۲. غزل ۲۴۵

با مطلع «الا ای طوطی گویای اسرار» که به دلالت عبارت «دولت منصورشاهی» با شاه‌منصور مربوط دانسته شده است (رک. غنی، ۱۳۲۱: ۴۰۳؛ نیرو، ۱۳۶۲: ۵۰۳؛ جلالیان، ۱۳۷۸: ۱۳۰۷؛ شمیسا ۱۳۹۵: ۳۱۳):

به یمن دولت منصورشاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۶۵)

باید توجه داشت که در پاره‌ای از نسخه‌ها به جای عبارت «دولت منصورشاهی»، «دولت سلطان‌غضنفر»^۴ ضبط شده است. همایون فرخ بر همین اساس سروده را مربوط به ایامی می‌داند که شاه‌منصور مشغول سرکشی به قلمرو فرمانروایی خویش بود و فرزندش، «سلطان‌غضنفر»، را به عنوان ولی عهد در شیراز مستقر کرده بود (رک. همایون فرخ، ۱۳۵۴: ۳۷۷۹). در هر حال ارتباط غزل با شاه‌منصور محل تردید نیست.

۷.۲. غزل ۳۸۱

با مطلع «گرچه ما بندگان پادشهم»، از دیگر سروده‌هایی است که نام «شاه‌منصور» آشکارا در آن آمده است:

شاه‌منصور واقف است که ما روی همّت به هر کجا که نهیم
دشمنان را ز خون کفن سازیم دوستان را قبای فتح دهیم
(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۶۳)

غنی (۱۳۲۱: ۴۰۴)، همایون‌فرخ (۱۳۵۴: ۳۷۴۹)، نیرو (۱۳۶۲: ۵۰۶)، معین (۱۳۶۹: ۲۳۰) و جلالیان (۱۳۷۸: ۲۰۳۳) غزل را خطاب به «شاه‌منصور» دانسته‌اند.

۸.۲. غزل ۳۹۲

با مطلع «دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن»

ضبط بیت پایانی غزل در تصحیح قزوینی چنین است:

گویی برفت حافظ از یاد شاه‌یحیی یارب به یادش آور درویش‌پروریدن

(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۷۰)

اما از ۳۳ نسخه‌ی متعلق به قرن نهم که این غزل در آن‌ها ثبت شده، ۲۸ نسخه به‌جای «شاه‌یحیی»، «شاه‌منصور» را ضبط کرده‌اند و تنها در ۳ نسخه «شاه‌یحیی» آمده است. در یک نسخه‌ی دیگر پس از واژه‌ی شاه، چیزی نوشته نشده و یک نسخه نیز کل بیت را ندارد (نیساری، ۱۳۸۵: ۱۲۸۵). تصحیح‌های خانلری، عیوضی - بهروز، جلالی‌نائینی - نورانی‌وصال و نیساری نیز ضبط «شاه‌منصور» را برگزیده‌اند. حمیدیان نیز «شاه‌منصور» را ارجح می‌داند (رک. حمیدیان، ۱۳۸۹: ۳۵۶۶).

۹.۲. دو قطعه‌ی کوتاه

نخست قطعه‌ای است در دعای دولت شاه‌منصور (رک. معین، ۱۳۶۹: ۲۳۲):

روح‌القدس آن سرورش فرخ بر قبه‌ی طارم زبرجد
می‌گفت سحرگهی که یارب در دولت و حشمت مخلصد
بر مسند خسروی بماناد منصور مظفر محمد

(حافظ، ۱۳۹۰: ۳۶۵)

دیگر قطعه‌ای است که هرچند نام «شاه منصور» در آن نیست؛ اما غالب تذکره‌نویسان آن را خطاب به «شاه منصور» دانسته‌اند (رک. غنی، ۱۳۲۱: ۴۱۴).

پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند خیزگر بر عزم تسخیر جهان ره می‌کنی
با چنین جاه و جلال از پیشگاه سلطنت آگهی و خدمت دل‌های آگه می‌کنی
با فریب رنگ این نیلی خم زنگار فام کار بر وفق مراد صبغه‌الله می‌کنی
آن که ده با هفت‌ونیم آورد بس سودی نکرد فرصت بادا که هفت‌ونیم با ده می‌کنی

(حافظ، ۱۳۹۰: ۳۷۵)

«گفته‌اند که مستوفی بیست‌وپنج درصد از حقوق اهل علم کاسته بود؛ یعنی مقرر داشته بود به جای ده، هفت‌ونیم پرداخته شود و چون شاه منصور دوباره هفت‌ونیم را به حالت اول برگردانده، ده کرد، خواجه حافظ این قطعه را نزد شاه منصور فرستاد» (غنی، ۱۳۲۱: ۴۱۴). معین (۱۳۶۹: ۲۳۰) و شمیسا (۱۳۹۰: ۳۱۵) هم این نظر را پذیرفته‌اند.

۱۰.۲. مثنوی معنی‌نامه

در شمار سروده‌های نغز حافظ، مثنوی‌های اوست که در سایه‌ی غزلیاتش چندان‌که شایسته است، مورد توجه قرار نگرفته‌اند. از جمله‌ی این مثنوی‌ها، ابیاتی است که به‌طور متناوب با عبارت‌های «بیا ساقی» و «معنی» آغاز می‌شوند. «ساقی‌نامه‌هایی که از خواجه حافظ در دیوان‌های چاپی که تاکنون به چاپ رسیده (و از جمله در دیوان مصحح شادروان علامه محمد قزوینی) شیر بی‌یال و دمی است؛ نه آغاز دارد، نه انجام و با یک اثر مستقل دیگر خواجه حافظ که معنی‌نامه نام دارد، درهم آمیخته شده و اثری بی‌سروته فراهم آمده» (همایون فرخ، ۱۳۵۴: ۳۴۸۵). خانلری احتمال آن را که این مثنوی در اصل

شامل قطعات مختلفی بوده است، بعید نمی‌داند (رک. حافظ، ۱۳۷۵: ۱۰۵۱). «این گمان از آنجا تأیید می‌شود که قسمتی از ابیات آن خطاب به ساقی و قسمت دیگر خطاب به مغنی است» (همان). همچنین وی معتقد است که حافظ در سرودن آن‌ها به *شرفنامه‌ی نظامی* که سرفصل هر مطلب را دو بیت خطاب به ساقی قرار داده و با عبارت «بیا ساقی» شروع کرده و نیز *اقبال‌نامه‌ی نظامی* که همین روش را نسبت به «مغنی» در پیش گرفته، تأثیر پذیرفته است (رک. همان).

همایون‌فرخ، *ساقی‌نامه* را اثری مستقل می‌داند که حافظ آن را به درخواست «شاه‌شجاع» (رک. منشی، ۱۳۵۶: ۱۴۶) و در ستایش او سروده و سپس با فاصله‌ی زمانی شش سال *مغنی‌نامه* را در مدح «شاه‌منصور» گفته است. از آنجاکه در دیوان‌های خطی، مثنوی‌ها را در پی هم نوشته‌اند، این دو مثنوی را که در یک بحر هستند، یکی پنداشته‌اند و کاتبان دیوان‌های منتخب از مجموع ابیات این دو مثنوی که بالغ بر ۱۵۰ بیت^۵ می‌شود، تعدادی را انتخاب کرده و بدون تفکیک در پی هم نگاشته‌اند و باعث درهم‌آمیختن این دو سروده‌ی مجزا شده‌اند (رک. همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۳۴۸۶-۳۴۸۷).

در *مغنی‌نامه* چند بار از «شاه‌منصور» نام برده شده است:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| بحمدلله‌ای خسرو جم‌نگین | شجاعی به میدان دنیا و دین |
| به منصوریت شد در آفاق نام | که منصور باشی بر اعدا مدام |

(همان: ۳۴۹۶)

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| خدییو جهان شاه‌منصور باد | غبار غم از خاطرش دور باد |
|--------------------------|--------------------------|

(همان: ۳۴۹۷)

قزوینی ضمن آنکه این ابیات را در تصحیح خود نیاورده، در حاشیه با ذکر سه بیت بالا چنین نوشته است: «در نسخ قدیمه نام ممدوح در این اشعار مذکور نیست؛ ولی در نسخ متأخره تخلص این ابیات به مدح شاه‌منصور است» (حافظ، ۱۳۹۰: ۳۵۹). بدیهی است که هیچ دلیل منطقی برای این‌که کاتبان متأخر سال‌ها بعد این ابیات را بسرایند و به شعر اضافه کنند، وجود ندارد.

۳. اهمیت معنی‌نامه

معنی‌نامه از نگاهی یادآور شاهنامه است. این قرابت تنها به دلیل استفاده از بحر متقارب نیست. یادکرد تعداد زیادی از شخصیت‌های مشهور شاهنامه چون «سلم»، «تور»، «افراسیاب»، «پیران»، «شیده»، «جمشید»، «کی»، «پرویز»، «باربد»، «فریدون»، «تهمن» و «اسکندر» در این سروده، درحالی‌که نام برخی از آنان چون سلم، تور، پیران و شیده، همین یک بار در دیوان حافظ آمده، دلیل استواری بر این مدعاست (رک. همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۳۴۹۳). «تأثیر شاهنامه بر حافظ، به‌ویژه در برخی از بیت‌های ساقی‌نامه‌ی او سخت آشکار و بی‌پرده است و در اینجا دایره‌ی این نفوذ حتی تا برخی از اصطلاحات شاهنامه چون: خسروانی سرود، نوآیین سرود، بهین میوه‌ی خسروانی درخت و ... نیز می‌رسد» (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۴: ۳۵). رستگارفسائی نیز ارتباط این سروده‌ی حافظ با شاهنامه را پذیرفته است: «اگرچه پیش‌گام ساقی‌نامه‌سرایی و معنی‌نامه‌گویی نظامی است؛ اما کلام حافظ از فردوسی مایه می‌گیرد و نه از نظامی» (رستگارفسائی، ۱۳۷۸: ۹۸).

از سوی دیگر آگاهی داریم که در شیراز عهد حافظ، شاهنامه از توجه ویژه‌ی برخوردار بوده است. به‌دست آمدن چند نسخه‌ی خطی مصور از شاهنامه که در دهه‌های سی و چهل از سده‌ی هشتم در شیراز کتابت شده‌اند، گواه این مدعاست. از جمله‌ی آن نسخ، شاهنامه‌ای است که به سال ۷۴۱ به اتمام رسیده و اختصاص به کتابخانه‌ی خواجه قوام‌الدین حسن، از ارکان حکومت آل‌اینجو و از رجال محبوب حافظ^۶ دارد (رک. آدامووا و گیوزالیان، ۱۳۸۶: ۵۳ - ۵۴). برخی پژوهشگران رونق شاهنامه و در کنار آن روی آوردن به سبک نگارگری نزدیک به هنر ایران باستان را که به سبک شیراز مشهور شده است، حاصل سیاست آل‌اینجو و اعیان صاحب‌منصب ایرانی ایشان در جهت تمجید از گذشته و استناد به سنت‌های هنر پارسی پیش از استیلای مغول با هدف حفظ متصرفات خویش پس از اعلان استقلال از حکمرانان مغول می‌دانند (رک. همان: ۸۶). «این امر نمی‌تواند اتفاقی باشد که اکثر نسخ خطی مصور برجای‌مانده که در این دوره در شیراز فراهم آمده‌اند، متضمن منظومه‌ی حماسی شاهنامه‌اند و دو نسخه‌ی دیگر هم اختصاص به آثاری با مضامین تاریخی دارند» (همان).

افزون بر لحن و اسلوب حاکم بر فرم *معنی‌نامه*، محتوای آن نیز درخور توجه و بررسی است. نخست سخن از درپیش‌بودن «فتنه» و «آبستن» بودن جهان به حوادثی «شگفت» است. «خاک» برای گرفتن آدمیان دهان‌گشوده و «رند مغ» در تدارک آیین سوگواری^۷ است (رک. همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۳۴۹۳). در ادامه از ناپایداری و بی‌وفایی جهان سخن می‌رود و از بربادرفتن شکوه و جلال شاهان مقتدر گذشته و ناتوانی ایشان در برابر گذر فرساینده‌ی روزگار:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| همان مرحله است این بیابان دور | که گم شد درو لشکر سلم و تور |
| همان منزل است این جهان خراب | که دیده است ایوان افراسیاب |
| کجا رای پیران لشکرکشش | کجا شیده آن ترک خنجرکشش |
| نه تنها شد ایوان قصرش به باد | که کس دخمه‌اش هم ندارد به یاد |

(همان: ۳۴۹۳)

آن‌گاه از مغنی می‌خواهد آن «خسروانی سرود» را به پاس «مژده‌ی نصرت» بر «عدو» یادآوری کند و «درودی» به «یاران رفته» فرستد و «روان بزرگان» را شاد گرداند:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| مغنی کجایی به گلبانگ رود | بسه ییاد آور آن خسروانی سرود |
| که از آسمان مژده‌ی نصرت است | تو را بر عدو عاقبت فرصت است |

(همان: ۳۴۹۴)

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| بسه مستان نوید سرودی فرست | بسه یاران رفته درودی فرست |
| روان بزرگان ز خود شاد کن | ز پرویز و از باربد یاد کن |

(همان)

سپس چنان‌که در غزلی نیز «تشخیص کرده» است و «مداوا مقرر» دانسته است،^۸ حاضران را به مستی و تغنی و رقص دعوت می‌کند:

| | |
|-----------------------|----------------------------|
| مغنی کجایی بسزن بربطی | بیا ساقی از باده پر کن بطی |
|-----------------------|----------------------------|

(همان: ۳۴۹۵)

| | |
|------------------------|---------------------------|
| چنان برکش آهنگ خنیاگری | که ناهید چنگی به رقص آوری |
|------------------------|---------------------------|

(همان)

سرانجام سخن را به مدح شاه‌منصور می‌کشد و او را بهترین ثمره‌ی درخت خسروان و جانشین برحق «فریدون» و «جم» و «تهمتن» میدان رزم می‌نامد:

به نام شه آغاز کن این سرود و گرنه چه حاصل ز چندین درود
به اقبال دارای دیهیم و تخت بهین میوه‌ی خسروانی درخت

(همان)

فریدون شکوهی در ایوان بزم تهمتن نبردی به میدان رزم
فلک را گهر در صدف چون تو نیست فریدون و جم را خلف چون تو نیست

(همان)

اما این «فتنه» و «دور شگفت گردون» که جهان را تهدید می‌کند، چیست؟ پیداست این خطر بزرگ، فراتر از زدوخوردهای مداوم و جنگ و جدال بی‌پایان شاهزادگان آل مظفر برای بسط قلمرو خود و احیاناً تسلط بر شیراز است. خطری است که ایران را تهدید می‌کند و حاکمیت عنصر ایرانی بر ایران‌زمین را به مخاطره انداخته است. در چنین بزنگاه‌هایی است که شاهنامه به‌عنوان دژ استوار هویت ایرانی و پناه زبان و فرهنگ آن، خودآگاه و ناخودآگاه به یاری طلبیده می‌شود. تاریخ شکوهمند گذشته است که روحیه‌ی حماسی و غیرت وطن‌دوستی را در ایرانیان برمی‌انگیزد. بی‌سبب نیست که حافظ با لحن حماسی فردوسی، از عناصر اساطیری-تاریخی شاهنامه یاری می‌گیرد و به تدبیر و شجاعت و جنگاوری شاه‌منصور در مقام خلف شایسته‌ی شاهان قدرتمند گذشته، در برابر دشمن امید می‌بندد.

هنگامی که لشکر تیمور در ۱۵ رجب ۷۹۴ از جیحون عبور کرد، هیچ‌کس در عزم او برای بازپس‌گیری فارس و انتقام از شاه‌منصور تردید نداشت. از آن تاریخ، اخبار دلهره‌انگیز تصرف ابیورد، گرگان، ساری، ری، بروجرد، خرم‌آباد و شوشتر و نزدیک شدن او به فارس، یکی پس از دیگری به شیراز می‌رسید و موجی از وحشت در شهر به راه می‌انداخت. در چنین اوضاعی است که چشم امید ایران در برابر سپاه توران^۹ به پهلوانی چون شاه‌منصور دوخته شده است. چنین فضایی است که حافظ را با الهام از شاهنامه به

سرودن *معنی‌نامه* برای روحیه‌بخشی به شاه‌منصور در قامت قهرمان‌پایداری ملی، برمی‌انگیزد تا پیرانه‌سر به سهم خود در این مبارزه شرکت جسته باشد. جالب است که در سروده‌ی موردبحث به همین موضوع اشاره کرده و قلم خود را در این کارزار به‌منابه‌ی سلاح خویش برشمرده است:

یکی تیغ داند زدن روز کار یکی را قلم‌زن کند روزگار

(همان)

حافظ هنگام سخن از بدکرداری «دور گردون» و واژگونگی کار «این جهان خراب»، آگاهانه از عناصر و شخصیت‌های تورانی *شاهنامه* و در رأس ایشان «افراسیاب» یاد می‌کند که حتی با وجود برخوردار از وزیر خردمندی چون «پیران» و پهلوانان گردنکشی چون «شیده»، «ایوان قصر» افسانه‌ایش «به باد» رفت و از آن شوکت عالم‌گیری چیزی برجای نماند تا آنجا که امروز حتی گوری نیز از وی باقی نیست. در مقابل، هنگام سخن از شاه‌منصور یکسره او را جانشین شخصیت‌های ایرانی *شاهنامه* چون «کی»، «خسرو»، «جم»، «فریدون» و «تهمتن» معرفی می‌کند و سروده را با آرزوی پیروزی وی پایان می‌دهد.

به این ترتیب *معنی‌نامه* از منظر تاریخی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و به شناخت دقیق‌تر ما از شخصیت و اندیشه‌ی حافظ کمک می‌کند. همچنین باید به یاد داشت که این سروده‌ی سخته و پخته، در شمار آخرین شعرهای حافظ و احتمالاً آخرین آن‌هاست.^{۱۰} «اینک اگر یک نظر اجمالی به *معنی‌نامه* کرده شود، روشن خواهد شد که این شعر از حیث لفظ در متنها درجه‌ی روانی و پختگی می‌باشد و حسن انتظام صوری و معنوی در آن به حد کمال است» (فرزاد، ۱۳۱۸: ۲۷).

۳.۱. شهریارِ آرمانی

مفهوم «شاه» در بینش ایرانی دارای پشتوانه‌ی تاریخی و فرهنگی دیرینه است. این واژه گستره‌ای از گزاره‌های هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه را به شکل فشرده در خود نهفته دارد که در ذهن به‌کارگیرندگان آن به‌شکلی بدیهی، معنادار است و از این منظر غیرقابل ترجمه

یا جای‌گزینی است؛ زیرا بنیان مفاهیم فشرده در آن بر بستر جهان‌بینی ایرانی نهاده است و از گذرگاه فرهنگ تاریخی ایرانیان گذشته و شکل گرفته است. اگر بپذیریم که «شعر حافظ نمونه‌ی طرز تفکر ایرانی و برداشت او از دین و دنیا است» (جلالیان، ۱۳۷۸: ۱۰۹) ناگزیر برای تبیین جایگاه شاه در نظرگاه حافظ، لازم است قدری به تشریح این مفهوم بنیادین پردازیم.

۳. ۱. ۱. بایستگی‌های شاه

در شاهنامه لازمه‌ی مهتری، نخست نژاد و گهر و سپس هنر و ناموری و درنهایت خرد است. باید شاه حتماً از نژاد شاهان باشد (رک. شمیسا، ۱۳۹۷: ۷). در مینوی خرد آمده است: «آفریدگار اورمزد، برای حمایت آفریدگان، شهریاری نیک را آفرید» (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۲۹)؛ اما باید دانست اندیشه‌ی رسالت شاهان، به‌هیچ‌روی برگرفته از پندار حماسی ایرانیان در شاهنامه نیست و در خودآگاهی نسبت به بوده‌های تاریخی و در نوشته‌ها و سنگ‌نبشته‌های بازمانده از شاهان باستانی آشکارا به چشم می‌خورد (رک. ثاقب‌فر، ۱۳۷۷: ۲۷۳).

شرط لازم برای احراز شایستگی مقام شاهی، برخورداری از «فرّ شاهی» یا «فرّ کیانی» است. بدون بهره‌مندی از «فرّه» یا در صورت ازدست‌دادن آن، مشروعیت و مقبولیت شاه میسر نیست. «بنا بر باور ایرانیان باستان، فرّ کیانی فروغی است یزدانی که از سوی خداوند به شاهان ایران، همچون خویش‌کاری ایشان در فرمان‌روایی بر زمین و روایی نیکی، بخشیده شده است. باین‌همه، گرچه این فرّ از شاهان بد می‌گسلد؛ لیک به هر انسان نیکی نمی‌پیوندد» (همان: ۲۷۵).

از آن‌روی که شاه نژاده است، زیباست و از چهره و اندام نیکو بهره‌مند است و حتی از چهره و ظاهر می‌توان او را شناخت، چنان‌که «گیو»، «کی خسرو» را و «بهرام»، «فرو» را از چهره و شباهتشان به «سیاوش» شناختند و «زال» از سیمای «بهمن» دریافت که از نژاد شاهان است و «منذر» از «بهرام» خواست تا برای اینکه ایرانیان، پادشاهی وی را قبول کنند، بار عام دهد تا بزرگان چهره‌ی او را ببینند (رک. شمیسا، ۱۳۹۷: ۱۹-۲۰).

۳. ۱. ۲. خویشکاری‌های شاه

در جهان‌بینی ایرانی و اندیشه‌ی «ایران‌شهری»،^{۱۱} شاه بهره‌مند از ویژگی‌های «شهریار نیک» که مهم‌ترین آن‌ها «فرّه ایزدی» و «تخمه‌ی شاهی» است، خویشکاری‌هایی برعهده دارد. «باری، فرمان‌روای ایران باید این زمین را که مأوای ایرانیان است، همان‌گونه به سامان دارد که اهوره‌مزدا جهان و جهانیان را! از این‌رو برای شناختن بهترین شیوه‌ی آرمانی کشورداری، باید به آیین جهان‌داری اهوره‌مزدا بازگشت» (مسکوب، ۱۳۸۴: ۱۶۵).

«آش» یا «راستی» به معنی نظام و سامان گیتی، مفهومی بنیادی است که اهورامزدا نخست آن را اندیشیده و سپس آفریده تا سمت و سوی روشنایی، در پرتو آن نمایان باشد. کناوت این مفهوم را تقریباً هم‌معنی واژه‌ی عربی «حق» می‌داند (رک. کناوت، ۱۳۵۵: ۱۷۲). از آنجا که نظم زمینی از نظم آسمانی الگو می‌گیرد، نهادهای اجتماعی و سیاسی زمینی، چیزی جز تجلی مادی مینوهای آسمانی و دینی یک قوم نیست (رک. ثاقب‌فر، ۱۳۷۷: ۲۴۵)؛ بنابراین تحقق گیتوی «راستی»، خویشکاری مهم شاه است.

ثمره‌ی عمل به «راستی» توسط شاه، «داد» است. اهمیت دادگری شاه به قدری است که سراسر شاهنامه، ستایش داد و نکوهش بیداد است:

که هرکس که در شاهی او داد داد شود در دو گیتی ز کردار شاد
همان شاه بیدادگر در جهان نکوهیده باشد به نزد مهان
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۸۱)

«گردش کار کیهان داد ورزیدن اهوره‌مزداست بر تن خود، از این‌رو پادشاهی به داد در کشور، پیروی از الگوی پادشاهی اهوره‌مزداست بر جهان و خلاف آن یعنی بیداد شاه، تکرار بی‌رسمی و بی‌قانونی اهریمن است» (مسکوب، ۱۳۸۴: ۱۶۹). حافظ خود سروده است:

شاه را به بود از طاعت صدساله و زهد قدر یک‌ساعته عمری که درو داد کند
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۲۸)

افزون بر «راستی» و «داد» که مهم‌ترین خویشکاری‌های شاه هستند؛ می‌توان به «آبادگری»، «نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری»، «خردورزی»، «نگهداری کشور از دشمن»، «بخشنده‌گی و دهش»، «در بارگاه خویش گشاده داشتن»، «بردباری» و «دوری از آز» اشاره کرد (رک. ثاقب‌فر، ۱۳۷۷: ۲۸۹-۲۹۰).

۲.۳. شاه‌منصور در نگاه حافظ

اکنون باید دید برداشت حافظ از شاه‌منصور تا چه میزان دربردارنده‌ی ویژگی‌های یک شهریار نیک است و به‌طورکلی چه تصویری از او به دست می‌دهد. در سروده‌های مرتبط با شاه‌منصور، ویژگی‌هایی برای او برشمرده شده که می‌توان آن‌ها را بدین‌صورت دسته‌بندی کرد:

۱.۲.۳. برخورداری از تخمه و فره پادشاهی

حافظ او را ثمره‌ی شجره‌ی خسروان و شایسته‌ی مقام شاهی و جانشین برحق فریدون و جمشید می‌داند (رک. همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۳۴۹۵).

۲.۲.۳. دادگستری

او را «کمال عدل» و فریادرس «دادخواه» خوانده است:

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۶۳)

با سیر اختر فلکم داوری بسی ست انصاف شاه باد درین قصه یاورم
(همان: ۲۲۶)

۳.۲.۳. نکورویی

عابدان آفتاب از دلبر ما غافل‌اند ای ملامت‌گو خدا را رو مبین آن رو بین
(همان: ۲۷۸)

نکته‌ای دلکش بگویم خال آن مهر و بین عقل و جان را بسته‌ی زنجیر آن گیسو بین
(همان: ۲۷۷)

اشاره به خال موروئی است که بسیاری از شاهزادگان آل مظفر از جمله شاه‌شجاع، شاه‌یحیی و شاه‌منصور، بر چهره داشتند و حافظ آن را دستمایه‌ی مضامین مدحی خود قرار داده است.

۴.۲.۳. دلاوری و جنگاوری

رشادت و تهور شاه‌منصور در میدان جنگ بارها به اثبات رسید، از جمله در جریان نبرد سال ۷۹۳ در برابر لشکر سلطان‌زین‌العابدین که با سلطان‌احمد و شاه‌یحیی و اتابک لرستان بر علیه شاه‌منصور متحد شده بود (رک. غنی، ۱۳۲۱: ۴۰۸) و نیز مقاومت دلیرانه‌ی او تا پای جان در برابر سپاه انبوه تیمور در سال ۷۹۵ (رک. همان: ۴۲۶).

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش که مرد راه رسید
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۶۳)

از مراد شاه‌منصور ای فلک سر برمتاب تیزی شمشیر بنگر قوت بازو بین
(همان: ۲۷۸)

خیال شهبواری پخت و شد ناگه دل‌مسکین خداوندا نگه دارش که بر قلب سواران زد
(همان: ۱۰۴)

ز شمشیر سرافشانش ظفر آن روز بدرخشید که چون خورشید انجم‌سوز تنها بر هزاران زد
(همان: ۱۰۴)

بحمدلله ای خسرو جم‌نگین شجاعی به میدان دنیا و دین
(همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۳۴۹۶)

فریدون شکوهی در ایوان بزم تهمت‌ن نبردی به میدان رزم
(همان)

۵.۲.۳. جود و سخا

از جمله صفات نیک شاه‌منصور گشاده‌دستی و بلندنظری بود تا آنجاکه یکی از دلایل اقبال اهل شیراز به شاه‌منصور و روی‌گردانی ایشان از شاه‌یحیی، پناه بردن از بنخل یحیی به جود برادر کهنرش، منصور، بود (غنی، ۱۳۲۱: ۴۰۰).

شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین منصور که جود بی دریغش خنده بر ابر بهاران زد
از آن ساعت که جام می به دست او مشرف شد زمانه ساغر شادی به یاد می گساران زد
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۰۴)

ماجرای ترمیم مستمری اهل علم توسط شاه منصور نیز همان گونه که ذکر شد،
خرسندی حافظ را در پی داشت:
آن که ده با هفت ونیم آورد بس سودی نکرد فرصت بادا که هفت ونیم با ده می کنی
(همان: ۳۷۵)

۶.۲.۳. دل آگاهی

شاه منصور را روشن ضمیر و حامی اهل فضل می داند:

با چنین جاه و جلال از پیش گاه سلطنت آگهی و خدمت دل های آگه می کنی
(همان)
فروغ دل و دیده ی مقبلان ولی نعمت جمله صاحب دلان
(همایون فرخ، ۱۳۵۴: ۳۴۹۵)
به جای سکندر بمان سالها به دانادلی کشف کن حالها
(همان: ۳۴۹۶)

آن گونه که حافظ توصیف می کند، شاه منصور برخوردار از بایستگی هایی چون «گهر»،
«هنر»، «فره»، «خرد»، «دلیری» و نیز ویژگی های جسمانی (سیما و تن) است و این داشته ها
را در مسیر خویشکاری عنصر «شاه» یعنی «داد» و «دهش» و «راستی» به کار می گیرد.

۳.۳. تعلق خاطر حافظ به شاه منصور

حافظ شاه منصور را آشکارا و به بانگ بلند دوست دارد تا آنجا که او را «رفیق» همراه و
قابل اعتماد و نیز «دوست جانی» می خواند (رک. حافظ، ۱۳۹۰: ۱۰۰ و ۲۷۰).
درست است که شاه منصور در شمار شهriاران مطلوب حافظ قرار دارد؛ اما شدت
دلبستگی حافظ به این شاه، افزون تر از آن است که تنها به این دلیل توجیه شود. پیداست

که این علاقه باید دلایل دیگری هم داشته باشد. برای یافتن پاسخ، جز واکاوی دقیق‌تر سخن حافظ راهی نیست و بی‌گمان این جست‌وجو باید بر شالوده‌ی تحولات تاریخی آن دوره تکیه داده شود. «در وقایع تاریخ ایران، چند هجوم بی‌امان خارجی روی داده است که بی‌شبهت به سیل خروشان نبوده و صدماتی که به ایران و ایرانیان رسیده، مشابه صدمات سیل‌های خروشنده محسوب می‌شود، از این میان می‌توان حمله‌ی اسکندری را در قرن چهارم قبل از میلاد، حمله‌ی عرب را در صدر اسلام (اوایل قرن هفتم میلادی)، حمله‌ی غزها را در پایان سلطنت سلجوقیان (قرن دوازده میلادی)، حمله‌ی مغول را در پایان سلطنت خوارزمشاهیان (قرن سیزدهم میلادی) و حمله‌ی تیمور را در قرن هشتم هجری (اواخر قرن چهاردهم میلادی) به شمار آورد» (باستانی‌پاریزی، ۱۳۶۵: ۱۸). به قدرت رسیدن شاه‌منصور مصادف با یکی از نقاط عطف تاریخ ایران، یعنی تازش تیمور است.

۱.۳.۳. شاه‌منصور در قامت یک منجی

حافظ در غزل ۲۴۲ که به تهنیت بر تخت‌نشستن شاه‌منصور سروده، او را در برابر تیمور، چون مهدی منجی^{۱۲} در مقابل دجال برشمرده است. غنی «صوفی دجال‌فعل ملحدشکل» را طبق قراین مؤکد کتب تاریخی، تیمورگورکان می‌داند. «غالب مورخین معتبر آن دوره، ارادت و خضوع او را نسبت به شیوخ صوفیه و صاحبان خانقاه و استمداد همت از آن‌ها تصریح کرده‌اند» (غنی، ۱۳۲۱: ۴۰۱). بدون تردید یکی از مهم‌ترین دلایلی که دل‌بستگی حافظ به شاه‌منصور را از علاقه‌اش به ممدوحان دیگر متمایز می‌کند و همین است که او را یگانه حریف دلیری می‌داند که یارا و جسارت ایستادن در برابر بلای ویرانگر و آخرالزمانی تیمور دارد. رعب و وحشتی که از پس جنایات تکان‌دهنده‌ی تیمور و «آن بی‌وفایی‌ها که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی» و به‌ویژه پس از قتل عام مردم اصفهان به وجود آمده بود، به‌خوبی در این ابیات حافظ بازتاب یافته است (رک. غنی، ۱۳۲۱: ۳۹۸):

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
ببین در آینه‌ی جام نقش‌بندی غیب که کس به یاد ندارد چنین عجب زمینی

ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی
(حافظ، ۱۳۹۰: ۳۳۸)

گویا نگاه به شاه‌منصور در قامت قهرمان مقاومت، منحصر به حافظ نبوده است. اطلاعات تاریخی به‌جامانده درباره‌ی زنده‌پنداشتن شاه‌منصور پس از کشته‌شدنش و انتظار برای ظهور او تا مدت‌ها پس از این واقعه، گواهی است بر این موضوع که مردم به شاه‌منصور به چشم منجی می‌نگریستند. غنی نمونه‌ای از این اعتقاد پس از قتل شاه‌منصور را از روایت ابن‌عرب‌شاه در «عجایب‌المقدور» چنین بازگو می‌کند: «گودرز، کوتوال قلعه‌ی سیرجان نسبت به امیر تیمور نافرمانی کرده می‌گفت که آقای من شاه‌منصور در حیات است و این عقیده که شاه‌منصور را زنده می‌دانسته و منتظر ظهور او بودند، مدتی طول کشیده است» (غنی، ۱۳۲۱: ۴۳۵). این نگرش در میان ایرانیان هنگام مبارزه با استیلای قدرت قهار بیگانه‌ای که چون سیل پهنه‌ی کشور را درمی‌نوردد، سابقه دارد. از نمونه‌های امید به بازگشت قهرمان ملی در نقش منجی، می‌توان به بهرام ورجاوند^{۱۳} در تازش اعراب و جلال‌الدین خوارزمشاه،^{۱۴} در ایلغار مغولان اشاره کرد.

۲.۳.۳. انتظار برای به‌قدرت‌رسیدن شاه‌منصور

اکنون آشکار است که چرا حافظ، بی‌صبرانه در آرزوی به‌قدرت‌رسیدن شاه‌منصور بوده است و پس از تحقق آرزویش، این چنین سرمستانه «جوانی» از سر گرفته و «نوید فتح» را «به مهر و ماه»، «بشارت» داده است:

این که من در جستجوی او ز خود فارغ شدم کس ندیدست و نبیند مثلش از هر سو ببین
(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۷۸)

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
(همان: ۱۶۳)

ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسر
جامی بده که باز به شادی روی شاه پیرانه‌سر هوای جوانی‌ست در سرم
(همان: ۲۲۵)

در آب‌ورنگ رخسارش چه جان دادیم و خون خوردیم چو نقشش دست داد اول رقم بر جان‌سپاران زد
(همان: ۱۰۴)

حافظ دریافته بود که هیچ‌یک از شاهزادگان مظفری، جرئت و جسارت مقابله با تیمور را ندارند. در جریان نخستین لشکرکشی تیمور به فارس، سلطان‌زین‌العابدین، فرزند و جانشین شاه‌شجاع، پس از شنیدن اخبار هولناک کشتار تیمور در اصفهان و حرکت او به جانب شیراز، گریخت و از راه کازرون عازم خوزستان شد (رک. کتبی، ۱۳۶۴: ۲۲۷). سایر شاهزادگان آل مظفر در نزدیک شیراز به دست‌بوس تیمور شتافتند. «شاه‌یحیی، حاکم یزد، با پسر بزرگش، سلطان‌محمد، و سلطان‌احمد، حاکم کرمان، و ابواسحاق، پسر سلطان اویس بن شاه‌شجاع حاکم سیرجان، به خدمت امیر تیمور رسیدند. حکام اطراف مانند اتابکان لر و گرگین لاری حاکم لارستان با هدایا و تحف به خدمت او آمدند و بدین ترتیب تمامی فارس و مضافات به تصرف امیر تیمور درآمد» (همان: ۲۲۸).

۳.۳.۳. عنایت شاه‌منصور به حافظ

ارادت و دوستی از سر صدق حافظ نسبت به شاه‌منصور متقابل بود. حافظ که در «سایه‌ی سلطنت» شاه‌منصور به «ملک فراغت» دست یافته، خرسندی خویش را از مراسم شاه بازگو کرده است:

شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه کی باشد التفات به صید کبوترم
(همان: ۲۲۵)

بر من فتاد سایه‌ی خورشید سلطنت و کنون فراغت است ز خورشید خاورم
(همان: ۲۲۶)

در سایه‌ی همین عنایت و دوستی صمیمانه است که حافظ به خود اجازه می‌دهد غزلی (شماره‌ی ۳۸۱) با چنان لحن گستاخانه و بی‌پروا خطاب به شاه بسراید و به‌نوعی با وی مطایبه کند و بگوید که «صحبت ما» را «غنیمت شمار!» چون پیروزی دوستان و شکست دشمنان و حفظ تاج و تخت تو، در گرو «همت» ماست^{۱۵} و دست آخر به شاه امر کند که دستور پرداخت وام او را صادر کند؛ چون برای اعتراف شاه بر تکفل آن،

شاهدانی وجود دارند (رک. حافظ، ۱۳۹۰: ۲۶۳). چنین مخاطبه‌ای به شاه از جانب یک شاعر بسیار نادر و مایه‌ی شگفتی است.

همان‌گونه که گفته شد، دلیل تمایز شاه‌منصور با دیگر حاکمان موردعلاقه‌ی حافظ را باید فراتر از انگیزه و سلیقه‌ی شخصی او، در شرایط اجتماعی و تاریخی مقارن با سلطنت شاه‌منصور جست‌وجو کرد. این شرایط از جهاتی منحصربه‌فرد است. حافظ که در طول زندگی، شاهد فرازونشیب بسیار و «انقلاب زمانه» در عرصه‌ی سیاست و قدرت حاکم بود، هرگز سرزمینش را در معرض چنین خطر عظیمی ندیده بود. استیلای یک قدرت بیگانه، موجودیت یک ملت و مملکت را تهدید می‌کرد و بیم آن می‌رفت «چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی» افتد. در چنین «بلایی» که «مزاج دهر» را چنان «تبه» کرده بود که «فکر حکیم و رای برهن» از درمان آن عاجز می‌نمود، حافظ ناامید از سلطان‌زین‌العابدین که از بیم تیمور، از شیراز گریخته بود و نیز شاه‌یحیی که به دست بوسی تیمور شتافته بود، امید در شاه‌منصور بست. جسارت و تهور شاه‌منصور در بازپس‌گیری شیراز از تیمور و دست‌نشانده‌اش، شاه‌یحیی بر امید حافظ مهر تأیید نهاد و باعث شد تا مردم او را در آن ورطه، منجی خویش و رهاننده‌ی سرزمینشان از چنگال «صوفی دجال‌فعل ملحدشکل» بدانند. قیام شاه‌منصور در برابر تیمور در آن اوضاع خطیر است که او را در نظرگاه حافظ در چنان جایگاه بلندی می‌نشانند.

۴. نتیجه‌گیری

شجاع‌الدین شاه‌منصور مظفری، آخرین پادشاه سلسله‌ی آل مظفر، در میان تمامی ممدوحان حافظ، جایگاه ویژه و ممتازی دارد. شواهدی از سروده‌های حافظ نشان می‌دهد که رابطه‌ای صمیمی و نزدیک بین حافظ و شاه‌منصور برقرار بوده است. این مایه دلبستگی و علاقه، آن هم پیرانه‌سر و در سال‌های پایانی زندگی افزون بر انطباق ویژگی‌های شاه‌منصور با ویژگی‌های یک حاکم مطلوب، با شرایط خطیر دهه‌ی پایانی قرن هشتم در پیوند است. شاه‌منصور یگانه کسی است که کفایت و جسارت ایستادن در برابر شمشیر

خونریز جهان‌گشای تیمور را دارد و هم از این روست که حافظ و بسیاری از مردمان هم‌عصر حافظ، او را به چشم منجی می‌نگرند و دل به پیرویش می‌بندند. اوست که شیراز را از سیطره‌ی تیمور رهایی می‌بخشد و هم اوست که در میدان نبرد مردانه پای مقاومت می‌فشارد و تشنه‌لب تا آخرین قطره‌ی خون از مردمش و از سرزمینش دفاع می‌کند.

در میان سروده‌های حافظ برای شاه‌منصور، مثنوی نغز و پرمغزِ معنی‌نامه که در آن فرم و محتوا در خدمت تقویت روحیه‌ی میهن‌پرستی و تشحید عزم مقاومت به کار گرفته شده، اهمیت و ارزش فوق‌العاده دارد. در معنی‌نامه است که یک بار دیگر، جایگاه حماسه‌ی ملی به‌مثابه‌ی دژ استوار هویت ملی و قله‌ی رفیع آرمان‌های فرهنگی ایران در بزنگاه‌های خطیر تاریخی جلوه‌گر می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. از گواهی‌های شغل دیوانی حافظ، آن است که محمد گلندام در مقدمه‌ی مشهورش بر دیوان شاعر، از جمله‌ی علل بی‌توجهی حافظ به جمع‌آوری و تدوین آثار خود را «ملازمت شغل تعلیم سلطان» می‌داند (رک. حافظ، ۱۳۷۵: ۱۱۴۶). همچنین اشاره‌های او به دریافت «وظیفه» در معنی مقرری دولتی (رک. حافظ، ۱۳۹۰: ۱۶۱) و (رک. همان: ۳۶۵) و نیز کاهش و افزایش راتبه (رک. همان: ۳۷۵) مؤید این موضوع است.
۲. شاه‌منصور در رجب ۷۹۰، شیراز را تصرف کرد (رک. همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۳۶۲۰). تاریخ درگذشت حافظ محل اختلاف است. «اکثر قداما سال ۷۹۲ را ذکر کرده‌اند و برخی ۷۹۱ و دولت‌شاه در یکی از شهور ۷۹۴ گفته است» (شمیسا، ۱۳۹۵: ۶۷)؛ بنابراین مدت زندگانی حافظ در ایام سلطنت این شاه بسته به آنکه کدام تاریخ را برای درگذشت حافظ در نظر بگیریم، از حدود یک سال تا کمتر از پنج سال خواهد بود.
۳. «چهارگنبد، آبادی است در شش فرسخی سیرجان و در کوهستان بلورد و خان‌سرت قرار دارد» (باستانی‌پاریزی، ۱۳۶۵: ۸۴).
۴. از جمله در شش نسخه‌ی خطی به‌جای‌مانده از قرن نهم (رک. نیساری، ۱۳۸۵: ۸۵۱).

۵. تعداد ابیات این مثنوی‌ها در نسخه‌های مختلف بسیار متفاوت است. خانلری تعداد آن را در نسخه‌های گوناگون از ۱۵ تا ۲۶۵ بیت برشمرده است (رک. حافظ، ۱۳۷۵: ۱۰۵۱-۱۰۵۲).

۶. «وزیر باکفایت شیخ ابواسحاق و یکی از دوستان این خاندان بود که کمک‌های فراوانی به سلطان مذکور نمود تا به سلطنت فارس دست یافت. حاجی قوام نیز همچون ابواسحاق مردی بود بسیار بخشنده و کریم و ادب‌دوست» (رضی، ۱۳۴۱: صدویست‌ویک).

۷. افروختن آتش برای درگذشتگان از آیین‌های کهن است. «چون مردم درگذرند، سه شب روان به نزدیک تن، آنجای که او را سر بود، نشیند. آن (سه) شب از وزرش دیو و همکاران (وی) بس تازش بیند و پشت همی باز به آتش کند که آنجای افروخته است. از آن روی (است که) آن سه شب را تا روز آنجای که سر او بود، آتش را به افروزش دارند» (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۱۲۹).

افروختن شمع یا روشن کردن چراغ بر مزار مردگان، احتمالاً تداوم همان آیین کهن است.

۸. «چو نقش غم ز دور بینی شراب خواه/ تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است» (حافظ، ۱۳۹۰:

(۲۸

۹. جالب است که شاه‌شجاع در مکتوبی که پیش از وفات برای تیمور نوشته است، از دو ملت ایران و توران یاد کرده است: «چنانچه از سجیت کریم و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد، مضمون آن حسن العهد من الایمان کار بسته بر قاعده‌ی مستمر ایشان (فرزندان و برادران شاه‌شجاع) را به جانب مبارک خود مخصوص فرماید و ظلال اشفاق بر احوال پریشان ایشان گستراند به موجبی که آثار آن صغار و کبار ایران و توران مشاهده نمایند و در قرن‌ها بازگویند...» (غنی، ۱۳۲۱: ۳۳۲).

۱۰. یکی دیگر از بایستگی‌های توجه به *مغنی‌نامه*، اهمیت آن در تعیین تاریخ وفات حافظ و حتی چگونگی درگذشت اوست. فضای دلهره‌آوری که در این مثنوی ترسیم شده است، به‌هیچ‌وجه با هیچ رخدادی در طول حکومت شاه‌منصور، جز بازگشت وحشت‌انگیز تیمور به شیراز هم‌خوانی ندارد. از این منظر تاریخ‌های ۷۹۱ و ۷۹۲ برای درگذشت حافظ غیرقابل قبول به نظر می‌رسند. به‌ویژه اگر وفات حافظ در زمان حکومت شاه‌منصور اتفاق افتاده باشد، می‌بایست تشییع با شکوه و مراسم درخوری برای شاعر محبوب و موردعلاقه‌ی شاه، برگزار شده باشد و به‌تبع در منابع به‌جای‌مانده از آن دوره به‌خصوص تذکره‌ها ثبت افتاده باشد؛ درحالی‌که نه تنها کوچک‌ترین اشاره‌ای در منبعی دیده نمی‌شود؛ بلکه حتی تاریخ دقیق آن واقعه (روز و ماه) ثبت

نشده است (رک. شمیسا، ۱۳۹۵: ۶۸)؛ اما اگر مرگ حافظ را در بحبوحه‌ی فروپاشی حکومت مظفری در ماه‌های پایانی سال ۷۹۴ در نظر بگیریم، پرداخته‌نشدن به او و حتی فراموش شدن تاریخ دقیق وفاتش، طبیعی خواهد بود. احتمال کشته شدن حافظ در جریان سقوط شیراز به دست سپاه تیمور در سال ۷۹۵ را هم به سادگی نمی‌توان مردود دانست. دولتشاه سمرقندی تاریخ وفات حافظ را سال ۷۹۴ (رک. دولتشاه بن بختی‌شاه، ۱۳۸۲: ۳۰۸) ثبت کرده؛ اما جای دیگر او را در سال ۷۹۵ پس از کشته شدن شاه‌منصور و ورود تیمور به شیراز، زنده دانسته است (رک. همان: ۳۰۵). «مرگ حافظ پس از رسیدن تیمور به شیراز تنها یک نتیجه می‌توانست داشت و آن از میان بردن بزرگ‌ترین دشمن و افشاکننده‌ی صوفیان در تمام تاریخ ایران و خود تیمور است و به همین دلیل است که در مقدمه‌ی کهن دیوان او در توصیفش آمده: مولانا المعظم الشهید...» (حصوری، ۱۳۸۹: ۱۸۰).

۱۱. «اندیشه‌ی ایران‌شهری، میراث دوره‌ی باستانی تاریخ ایران به شمار می‌آید و حول محور یک شاه آرمانی شکل گرفته و اندرزنامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها را شکل داده بود» (شهبخش و غیائی، ۱۳۹۸: ۱۸۰).

۱۲. علاوه بر شیعیان، در اهل سنت نیز اعتقاد به مهدی موعود که پیش از قیامت دجال را نابود می‌کند؛ دیده می‌شود (رک. شمیسا، ۱۳۷۵: ۵۶۶).

۱۳. «بنابر روایات، شاه‌بهرام نوه‌ی یزدگرد سوم ساسانی است که چشم به راه آمدنش از هندوستان بودند» (غیبی، ۱۳۷۹: ۲۲)

۱۴. «درواقع در آن دوران سخت، جلال‌الدین خوارزمشاه آخرین قهرمان ملی بود که مردم ایران مشاهده کرده بودند؛ در نتیجه در پی زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره‌ی او در اذهان خود بودند و باتوجه به غیبت چندساله‌ی او در سال‌های پیش، همان هجرت اجباری‌اش به هندوستان، این امید کارگر افتاد که او روزی بازخواهد گشت و دوباره ایران را از دست مغولان نجات خواهد داد. تا مدت‌ها بعد، افرادی که قصد قیام یا تحرکی ضد مغولان داشتند با ادعای اینکه جلال‌الدین خوارزمشاه‌اند یا روح جلال‌الدین در آن‌ها حلول پیدا کرده است، نیروی مردمی گرد خود جمع می‌کردند» (فیاض‌انوش و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۰۶).

۱۵. یادآور گفته‌ای است که در «مطلع سعدین و مجمع بحرین» از شاه‌منصور خطاب به لشکریانش نقل شده: «و فرمود که ما دو لشکر داریم، صوری شما یید و معنوی سادات و علما و مشایخ و محتاجان» (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۱۱)

منابع

- آدامووا، ادل؛ گیوزالیان، لئون. (۱۳۸۳). *نگاره‌های شاهنامه*. ترجمه‌ی زهره فیضی، تهران: فرهنگستان هنر.
- ابن عرب‌شاه. (۱۳۵۶). *عجائب المقدور فی نوائب التیمور*. ترجمه‌ی محمدعلی نجاتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اقبال‌آشتیانی، عباس. (۱۳۹۰). *تاریخ مغول*. تهران: ساحل.
- اهور، پرویز. (۱۳۶۸). *حافظ، آینه‌دار تاریخ*. تهران: شب‌ویز.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۶۵). *شاه‌منصور: پهلوان گرز هفده من*. تهران: چکامه.
- پارسا، شمس. (۱۳۹۷). «آشفته‌گی پارادایمی حافظ در برخورد با امر سیاسی». *جستارهای ادبی، دوره‌ی ۵۱، شماره‌ی ۲۰۱، تابستان، صص ۲۷-۴۹*.
- ثاقب‌فر، مرتضی. (۱۳۷۷). *شاهنامه‌ی فردوسی و فلسفه‌ی تاریخ ایران*. تهران: معین.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۷۰). «فلک جز عشق محرابی ندارد (درباره‌ی ارتباط ساقی‌نامه و مغنی‌نامه‌ی حافظ با نظامی گنجه‌ای)». *ادبستان فرهنگ و هنر، سال ۳، شماره‌ی ۱۸، صص ۳۴-۳۹*.
- جلالیان، عبدالحسین. (۱۳۷۸). *شرح جلالی بر حافظ*. تهران: یزدان.
- جوکار، منوچهر. (۱۳۸۵). «ملاحظات در ساختار ساقی‌نامه با تأکید بر دو نمونه گذشته و معاصر». *پژوهش‌های ادبی، سال ۴، شماره‌ی ۱۲، صص ۹۹-۱۲۲*.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله. (۱۳۸۰). *زبده‌التواریخ*. به تصحیح کمال حاج‌سیدجوادی، تهران: علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۷۸). *جغرافیای حافظ ابرو*. به تصحیح صادق سجادی، تهران:

میراث مکتوب.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۴۱). *دیوان حافظ*. تصحیح هاشم رضی، تهران: کاوه.

_____ (۱۳۴۵). *دیوان حافظ*. تصحیح ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران:

جاویدان علمی.

_____ (۱۳۷۵). *دیوان حافظ*. تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.

_____ (۱۳۹۰). *دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی*. به اهتمام

محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.

حدادی، نادعلی و صفری، جهانگیر. (۱۳۸۹). «بررسی ساقی‌نامه و مغنی‌نامه‌ی نظامی

گنجه‌ای و حافظ شیرازی». *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، سال ۲۰، شماره‌ی ۹۶،

صص ۲۸-۳۶.

حصوری، علی. (۱۳۸۹). *حافظ، از نگاهی دیگر*. تهران: نشر چشمه.

حمیدیان، سعید. (۱۳۸۹). *شرح شوق: شرح و تحلیلی اشعار حافظ*. تهران: قطره.

خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۴). «حافظ و حماسه‌ی ملی ایران». *ماهنامه‌ی حافظ*. شماره‌ی

۱۹، صص ۳۳-۳۶.

خواندمیر، غیاث‌الدین. (۱۳۵۷). *دستورالوزراء*. به تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.

_____ (۱۳۸۰). *حبیب‌السیر*. به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.

دولتشاه‌بن‌بختیشاه. (۱۳۸۲). *تذکره‌الشعرا*. به تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.

ذوالفقاریان، فاطمه. (۱۳۹۵). *سیاست‌اندیشی حافظ*. تهران: فلات.

رستگارفسائی، منصور. (۱۳۷۸). «فردوسی و حافظ». *سالنامه‌ی حافظ‌پژوهی*، دفتر ۲،

صص ۴۷-۱۰۹.

ستوده، حسینقلی. (۱۳۴۶). *تاریخ آل مظفر*. تهران: دانشگاه تهران.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. (۱۳۸۳). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. (ج ۲).

به‌اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- شامی، نظام‌الدین. (۱۳۶۳). *ظفرنامه*. به‌اهتمام پناهی سمنانی. تهران: بامداد.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). *فرهنگ تلمیحات*. تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۹۵). *یادداشت‌های حافظ*. تهران: میترا.
- _____ (۱۳۹۷). *شاهنامه‌ها*. تهران: هرمس.
- شه‌بخش، عظیم؛ غیاثی، امید. (۱۳۹۸). «شیراز عصر حافظ و چگونگی بازتولید اندیشه‌ی ایران‌شهری». *پژوهشنامه‌ی تاریخ‌های محلی ایران*. سال ۷، شماره ۱۴، صص ۱۷۷-۱۹۰.
- غنی، قاسم. (۱۳۹۳ / ۱۳۲۱). *تاریخ عصر حافظ: تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم*. تهران: زوار.
- غیبی، بیژن. (۱۳۷۹). *آمدن شاه‌بهرام و رجاوند*. بيله‌فلد: نمودار.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). *شاهنامه‌ی فردوسی*. بر اساس نسخه‌ی مسکو، تهران: پیام عدالت.
- فرزاد، مسعود. (۱۳۱۸). «کشف معنی‌نامه‌ی حافظ». *موسیقی، فروردین و اردیبهشت*، شماره ۱ و ۲، صص ۱۷-۲۹.
- فرنیخ‌دادگی. (۱۳۸۰). *بندهش*. ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.
- فروغ‌بخش، احمد. (۱۳۹۰). *شاه‌منصور*. تهران: مدرسه.
- فریدونی، سحر. (۱۳۹۷). «نقش عوامل انسانی در سقوط شیراز در زمان شاه‌منصور (۷۹۵ه.ق)». *پارسه*، سال ۱۴، شماره ۲، صص ۶۱-۷۶.
- فیاض‌انوش، ابوالحسن و دیگران. (۱۳۹۷). «گونه‌شناسی نحوه‌ی تقابل جامعه‌ی ایرانی پس از هجوم مغول». *پژوهش‌های تاریخی*. سال ۱۰، شماره ۲، پیاپی ۳۸، صص ۱۰۱-۱۲۰.
- کتبی، محمود. (۱۳۶۴). *تاریخ آل مظفر*. به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- کشاورز بیضایی، محمد و دیگران. (۱۳۹۹). «تعامل و تقابل شعر حافظ شیرازی با ساختار سیاسی قدرت». *علوم ادبی*، سال ۱۰، شماره ۱۷، صص ۱۹۹-۲۲۴.

کناوت، ولفگانگ. (۱۳۵۵). *آرمان شهریاری ایران باستان*. ترجمه‌ی سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

محبوب، محمدجعفر. (۱۳۳۹). «ساقی‌نامه - مغنی‌نامه». سخن، سال ۱۱، شماره‌ی ۱، صص ۶۹-۷۹.

مرتضایی، جواد. (۱۳۹۸). *زمینه‌های تاریخی / مدحی اشعار حافظ*. تهران: امیرکبیر.

مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۴). *ارمغان مور: جستاری در شاهنامه*. تهران: نشر نی.

مشایخ، پروین و سیدصادقی، محمود. (۱۳۹۸). «تحلیل و بررسی ساختار ساقی‌نامه و مغنی‌نامه‌ی حافظ با رویکرد عناصر حماسی». *جستارنامه‌ی ادبیات تطبیقی*، سال ۳، شماره‌ی ۹، صص ۲۰-۴۷.

معین، محمد. (۱۳۶۹). *حافظ شیرین سخن*. به‌کوشش مهدخت معین، تهران: معین.

منشی، شهاب‌الدین. (۱۳۵۶). *همایون‌نامه*. به‌کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران: دانشگاه ملی ایران.

ناشناخته. (۱۳۵۴). *مینوی خرد*. ترجمه‌ی احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نیرو، سیروس. (۱۳۶۲). *گنج مراد*. تهران: سحر.

نیساری، سلیم. (۱۳۸۵). *دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

همایون‌فرخ، رکن‌الدین. (۱۳۵۴). *حافظ خراباتی*. تهران: اساطیر.

یزدی، شرف‌الدین علی. (۱۳۸۷). *ظفرنامه*. به‌تصحیح سیدسعید میرصادق و عبدالحسین نوایی، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.